

عشق love

به پروین

سیمین بهبهانی
امیلی دیکنسون
سعاد الصباح



نویسنده:
فاطمه نفری

به نام نور

عشق love

به پروین

سیمین بهبهانی
امیلی دیکنسون
سعاد الصباح



نویسنده:
فاطمه نفری

سرشناسه	نفری، فاطمه، ۱۳۶۱ -
عنوان و نام پدیدآور	عشق به سه روایت (سیمین بهیبهانی، امیلی دیکنسون، سعاد الصباح) / نویسنده فاطمه نفری.
مشخصات نشر	تهران: مشق شب، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	۱۶۸ ص.
شابک	978-600-8920-53-3
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	کتابنامه: ص. ۱۶۳.
موضوع	عشق -- شعر
موضوع	Love -- Poetry
موضوع	بهیبهانی، سیمین، ۱۳۰۶ - ۱۳۹۳. -- نقد و تفسیر
موضوع	دیکنسن، امیلی، ۱۸۳۰ - ۱۸۸۶ م. -- نقد و تفسیر
موضوع	Dickinson, Emily -- Criticism and interpretation
موضوع	صباح، سعاد، ۱۹۴۲ - م. -- نقد و تفسیر
موضوع	Al-sabah, Suad M. -- Criticism and Interpretation
موضوع	عشق در ادبیات
موضوع	Love in literature
موضوع	شعر -- تاریخ و نقد
موضوع	Poetry -- History and criticism
رده بندی کنگره	PN۶۱۰
رده بندی دیویی	۸۰۸/۸۱۹۳۵۴۳
شماره کتابشناسی ملی	۵۹۹۴۶۸۷



ناشر: انتشارات مشق شب
نام کتاب: عشق به سه روایت
(سیمین بهیبهانی، امیلی دیکنسون، سعاد الصباح)
نویسنده: فاطمه نفری
صفحه آرای: گروه مشق شب
طراح جلد: رضا دلیرسولا
نوبت چاپ: اول / ۹۸
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۲۰-۵۳-۳

نشانی مرکز نشر و بخش: تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان قدس،
ساختمان آنا تول فرانس، (شماره ۳) واحد ۱۱
تلفن تماس: ۱۷ - ۶۶۹۶۲۵۱۶ نمابر: ۶۶۴۸۸۸۲۰
www.mashgheshabpub.ir

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر می باشد.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۷
مقدمه.....	۹
فصل اول: کلیات.....	۱۳
بخش اول: ادبیات تطبیقی.....	۱۵
۱-۱. معرفی ادبیات تطبیقی.....	۱۶
۲-۱. مؤلفه‌های ادبیات تطبیقی.....	۲۰
۱-۲-۱. تأثیر و تأثر.....	۲۰
۲-۲-۱. روابط بینامتنی.....	۲۱
۳-۲-۱. ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی.....	۲۱
۴-۲-۱. ادبیات تطبیقی و نقد ادبی.....	۲۲
۵-۲-۱. ادبیات تطبیقی و تاریخ ادبی.....	۲۳
۶-۲-۱. ادبیات تطبیقی و نظریه دریافت.....	۲۳
۳-۱. اهمیت ادبیات تطبیقی.....	۲۵
۴-۱. مکاتب ادبیات تطبیقی.....	۲۶
۱-۴-۱. مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه.....	۲۶
۲-۴-۱. مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی.....	۲۷
۳-۴-۱. مکتب ادبیات تطبیقی مارکسیستی.....	۲۸
۵-۱. ادبیات تطبیقی در ایران.....	۲۸
۶-۱. ادبیات تطبیقی در زبان عرب.....	۳۱
۷-۱. آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی.....	۳۳
بخش دوم: عشق در ادبیات (فارسی، آمریکا و عرب).....	۳۸
۸-۱. مفهوم عشق.....	۳۸
۱-۸-۱. واژه‌شناسی عشق.....	۳۸
۲-۸-۱. عشق در دیدگاه عرفا و فلاسفه.....	۳۹
۳-۸-۱. آثار عمومی عشق.....	۴۲
۹-۱. عشق در ادبیات فارسی.....	۴۲
۱-۹-۱. عشق در ادبیات کلاسیک فارسی.....	۴۲
۲-۹-۱. عشق در ادبیات معاصر فارسی.....	۴۵
۱۰-۱. عشق در ادبیات عرب.....	۴۷
۱-۱۰-۱. تفاوت عاشقانه سرایی در ادبیات کلاسیک و معاصر عربی.....	۴۷
۱۱-۱. ادبیات آمریکا.....	۵۱

۵۱	۱-۱۱-۱. نگاهی به ادبیات آمریکا
۵۴	۲-۱۱-۱. ظهور رمانتیسم در ادبیات انگلیسی
۵۵	۳-۱۱-۱. بیانیه‌های این مکتب
۵۶	۴-۱۱-۱. عقاید رمانتیک‌ها
۵۷	۵-۱۱-۱. قالب‌های رمانتیسم
۵۷	۶-۱۱-۱. موضوع و مضمون آثار رمانتیک
۵۸	۷-۱۱-۱. مکتب رمانتیسم
۶۰	۸-۱۱-۱. ظهور رمانتیسم در ادبیات آمریکا
۶۱	فصل دوم: زندگی و آثار شاعران (سیمین بهبهانی، امیلی دیکنسون، سعاد الصباح)
۶۳	۱-۲. سیمین بهبهانی
۶۳	۱-۱-۲. زندگی‌نامه
۶۴	۲-۱-۲. سبک و محتوای اشعار سیمین
۷۲	۳-۱-۲. بیماری و درگذشت
۷۳	۴-۱-۲. کتاب‌شناسی
۷۳	۲-۲. امیلی دیکنسون
۷۳	۱-۲-۲. زندگی‌نامه
۷۸	۲-۲-۲. سبک و درون‌مایه کلی اشعار امیلی
۸۸	۳-۲-۲. معرفی نمونه آثار امیلی دیکنسون
۸۹	۳-۲. سعاد الصباح
۸۹	۱-۳-۲. زندگی‌نامه
۹۲	۲-۳-۲. سبک و درون‌مایه کلی اشعار سعاد الصباح
۹۳	۳-۳-۲. کتاب‌شناسی
۹۵	فصل سوم: عشق به سه روایت
۹۷	۱-۳. عشق به سه روایت (سیمین بهبهانی، امیلی دیکنسون، سعاد الصباح)
۱۰۸	۲-۳. وجوه تشابه و تفارق روایت عشق در شعر سه شاعر
۱۰۸	۱-۲-۳. حضور خدا در عاشقانه‌ها
۱۱۳	۲-۲-۳. روایت عشق از مادرانه‌ها
۱۱۹	۳-۲-۳. حضور و جایگاه خود شاعر در میانه عاشقانه‌ها
۱۲۱	۴-۲-۳. روح زنانه عاشقانه‌ها
۱۲۵	۵-۲-۳. یاد معشوق در میانه عاشقانه‌ها
۱۲۸	۱-۵-۲-۳. عشق به همسر
۱۲۹	۶-۲-۳. اندوه‌های عاشقانه
۱۳۲	۷-۲-۳. عشق و امید
۱۳۷	۸-۲-۳. روایت عشق و اجتماع
۱۴۵	۹-۲-۳. نقش عناصر طبیعت در روایات عاشقانه
۱۴۹	۱۰-۲-۳. عاشق تنها
۱۵۳	فصل آخر: سخن آخر
۱۶۳	منابع و مآخذ

تقدیم به

دخترم که صبورانه پا به پایم آمد

پیشگفتار

آنچه امروز ادبیات تطبیقی خوانده می‌شود، بر مبنای همانندی‌ها در آثار ادبی یک ملت، یا در آثار ادبی ملل جهان به وجود آمده است. اما همانندی‌های موجود در آثار ادبی جهان، اغلب معلول وجوه اشتراکی است که خالقان و آفرینندگان آن آثار دارند. این نکته بدیهی است که مشترکات فیزیکی، فکری، تخیلی و اعتقادی در میان انسان‌ها، حتی انسان‌هایی که به دوره‌های گوناگون زمان تعلق دارند، به مراتب بیشتر از وجوه افتراق و ناهمگونی آن‌هاست. می‌توان این‌گونه تصور کرد که در هر یک از تمدن‌هایی که جهان تاکنون به خود دیده است و ما از شمار آن‌ها کاملاً بی‌اطلاعیم، قطار مدنیت و فرهنگ، روزی از ایستگاه مبدأ به حرکت درآمده و بر سر راه خود در هر ایستگاه زمان جمعی از افراد بشر را سوار کرده و به مسیر بی‌پایان خود ادامه داده است. با این تصور، دیگر لازم نیست به دنبال چرایی مشابهت‌هایی بگردیم که فی‌المثل در محتوا و مضمون آثاری مانند ارداویراف‌نامه، کتاب یک موبد زرتشتی به نام ویراف مقدس که به احتمال قوی در پایان عصر ساسانی می‌زیسته است، و رساله‌الغفران ابوالعلائی معری ۴۴۹ - ۳۶۳ هجری، و منظومه سیرالعباد الی‌المعاد سنایی غزنوی ۵۲۹ - ۴۵۹ هجری، و کمدی الهی دانته الیگیری ایتالیایی ۱۳۲۱ - ۱۲۶۵ میلادی، وجود دارد.

به سخن دیگر، ضروری نیست تصور کنیم که دانته فلورانسی قطعاً و حتماً ترجمه‌ای از منظومه سنایی را که حدود ۲۰۰ سال پیش از او می‌زیسته در دست داشته و بهشت و دوزخ وبرزخ خود را زیر تأثیر آن آفریده است. بیشتر از آن که این احتمال را بدهیم، می‌توانیم احتمال دیگر را بپذیریم؛ یعنی بپذیریم که آنچه در اثر آشنایی با فرهنگ و معارف اسلامی ایرانی دغدغه بهشت و دوزخ و حساب و کتاب معاد را در ذهن سنایی غزنوی ایجاد کرده، دو قرن بعد از آن زیر تأثیر فرهنگ و معارف مسیحی موجب دغدغه ذهنی دانته ایتالیایی شده است. پس فرقی نمی‌کند که این بزرگان آثار خود را در حوزه خلاقیت ذهن خود آفریده یا اندکی از روی دست هم نگاه کرده باشند؛ یعنی هر یک دینی به سلف خود داشته باشد. مهم این است که این مشابهت‌ها میان آثار یاد شده وجود دارد و مطالعه و بررسی این شباهت‌ها دانشی را پدید می‌آورد که نخستین بار ویلمن فرانسوی در سال ۱۸۳۸ آن را literature comparree خواند و در دنیای انگلیسی زبان comparative literatuer نام گرفته است و ما آن را ادبیات تطبیقی می‌خوانیم.

۳۰ سال پیش که من مدرس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه پکن بودم، به پیشنهاد دوست و همکار فقیدم، شادروان پروفسور جان هونی‌ین، به مقایسه تراژدی رستم و سهراب شاهنامه فردوسی و داستان لی جین و لی نوجا از حماسه ملی چین پرداختم. این بررسی، هم سرگرمی مفیدی بود و هم کاری لذتبخش! بنابراین صرف مفید بودن و لذت بخش بودن این فعالیت ذهنی می‌تواند چرایی پیدایش پدیده ادبیات تطبیقی را توجیه کند. اما این‌که چگونه این دانش شکل گرفت و از کی و کجا آغاز شد، پرسشی است که خیلی نباید به یافتن پاسخ دقیق آن دل خوش داشت. این بنده بر این باور است که تا پیش از توسعه فن ترجمه میان زبان‌های گوناگون جهان، بیشتر، بازرگانان، سربازان و جنگاوران و طالب علمان بودند که به احتمال زیاد به سبب پیشه و حرفه خود باید اوقات فراوانی را دور از شهر و دیار خود در اطراف و اکناف عالم می‌گذرانیدند. بی‌شک در اثر درنگ طولانی با زبان آشنا می‌شدند و مطالعه کتاب‌های سرزمین میزبان را بهترین و مفرح‌ترین سرگرمی و وقت‌گذرانی می‌یافتند و طبعاً در مطالعه آثار بیگانه به شباهت‌هایی میان آنچه قبلاً در آثار خودی خوانده بودند و آنچه در دست خواندن داشتند، می‌رسیدند. پس اگر با اندیشه نگارنده موافق و همراه باشید، باید گفت چه کسی می‌داند یا، کسی چه می‌داند، نخستین بار کی، کی، کجا به مقایسه و تطبیق دو اثر ادبی پرداخته است! با این همه درست است که دانش ادبیات تطبیقی دانشی نوپا و جدید است؛ یعنی آن بخش از این‌گونه فعالیت‌ها که نوشته و تدوین و سپس چاپ شده است، تاریخچه‌ای یکصد و هفتاد ساله دارد؛ زیرا نخستین بار اصطلاح ادبیات تطبیقی را م. ویلمن در سال ۱۸۲۸ میلادی در درس تاریخ ادبیات خود در دانشگاه سوربن پاریس به کار برد. ۲۲ سال بعد کرسی ادبیات تطبیقی در دانشگاه لوزان سوئیس تأسیس شد و بعد از آن دانشگاه ژنو در ۱۸۵۸ و دانشگاه ناپل در ۱۸۶۳ این کرسی را تأسیس کردند. نخستین مجله ادبیات تطبیقی به سال ۱۸۷۷ در مجارستان به چاپ رسید و یک سال بعد از آن نخستین کنگره جهانی ادبیات تطبیقی به ریاست ویکتور هوگو برگزار شد. همه این فعالیت‌ها و بسیاری کوشش‌های مشابه که در ۱۷۰ سال اخیر رخ داده است، دامنه مطالعات ادبیات تطبیقی را گسترده و گسترده‌تر کرده است.

کتاب حاضر که به کوشش خانم فاطمه نفری، شهروند زبان‌دان نگارنده، تألیف و طبع شده است نیز به نوبه خود در مسیر همین‌گونه تلاش‌ها است و در حد خود بر ذخیره دستاوردهای ادبیات تطبیقی افزوده است. از خدای مهربان برای خانم نفری توفیق روزافزون آرزو می‌کنم.

سید محمد ترابی

دامغان، بنای امیران

اسفند ۱۳۹۸ شمسی

سخن نویسنده

آدمی را باید با نور عشق و دانش متوجه این حقیقت عینی کرد که شرط تکامل انسانی عشق ورزی و همبستگی با دیگران است؛ بنابراین انسان عاشق، انسانی واقعی است که هنرگیرا و معجزه آسای دوست داشتن را فرا گرفته است. از نظر عاشق راستین، بزرگ ترین لذت عشق ورزی در آن است که از معشوق «هیچ» بخواهی، چرا که عشق، همه چیز به تو خواهد داد.

هیچ هنری زیباتر از شعر و هیچ هنرمندی محبوب تر از شاعر نیست و چون قصه، قصه عشق است، وقتی شاعر، زن باشد شیرین تر هم می نشیند. شاعران زن، با توجه به رشد عاطفی بیشتر و سریع تر و روحیه انعطاف پذیرتر، جملات و اسالیب عاطفی بیشتری در سروده هایشان به چشم می خورد. پژوهش ها نشان می دهد «از آنجا که عشق عنصری زنانه است، باعث راه یابی به بارگاه دوست می شود». (یزدانی، ۱۳۸۶، ص ۲۲) تنها در حوزه غزل و شعرهای عاشقانه است که می توان جنس سراینده آن را تعیین کرد و حتی زبان شعری را عاشقانه خواند؛ زیرا اینجاست که احساس و عواطف شخصی فرمانروایی می کند و نمونه عالی شعرغنائی را می توان مشاهده کرد.

ادبیات با همه وابستگی به تمدن، فرهنگ و جغرافیا و با تمام تکرر و گوناگونی و تفاوت ها، به آن دلیل که انعکاس دهنده دغدغه ها، آرزوها، اهداف، دل مشغولی و عاشقانه های آدمی است، گویاترین زبان مشترک در بیان نهفته های درونی اقوام و ملل مختلف به حساب می آید. در این راستا، تطبیق و مقایسه اندیشه، فرهنگ و تفکرها، از جمله مطالعاتی است که اندیشمندان در راستای دریافت حقایق و ریشه های فکری بزرگان علم و ادب، به آن نیازمند بوده اند و یکی از زیباترین تطبیق های اندیشه، فرهنگ و تفکر، بی شک، تطبیق زبان عاشقانه سرایی چند شاعر زن از چند فرهنگ متفاوت خواهد بود.

شعر، این گره کور رشته های عقل و احساس، بیان پر از احساس تجربه های کوچک و بزرگ ما در جهان هستی است که از ژرف ترین احساسات و عواطف پرشور سراینده اش حکایت دارد و شعر هر کسی آینه تمام نمای افکار، آرمان ها، عواطف، دل بستگی ها و فرهنگ اوست. بدین سبب بررسی شعر بانوان که خود نیمی از جامعه بشری را تشکیل می دهند و درعین حال نیمه دیگر را می پروراند،

تلاشی در جهت تنویر افکار و تبیین احساسات این قشر لطیف است.

علاقه به کشف روح جاری عشق در پستی و بلندی ابیات و مصرع‌های شاعران، به‌ویژه شاعران زن، مرا بر آن داشت تا به بررسی و مقایسه روایت عشق در زبان شاعرانه سه شاعر زن از سه فرهنگ و زبان مختلف یعنی، سیمین بهبهانی در زبان فارسی، سعدالصبح در زبان عرب و امیلی دیکسون در زبان انگلیسی، بپردازم و شجاعانه به رویارویی مشکلات این مسیر همچون گستردگی کار، بضاعت علمی اندک و منابع مطالعاتی اندک، بروم. به همین دلیل، ادبیات تطبیقی را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین روش‌های تحقیقی عهد حاضر در ادبیات جهانی، سرلوحه ورود به این مسیر قرار دادم، زیرا شرط ورود به پژوهش‌های تطبیقی، اختلاف زبان‌ها است و با کمک ادبیات تطبیقی می‌توان انواع ادبی را که ویژه برخی از فرهنگ‌هاست، اما در زبان و ادبیات و فرهنگ‌های دیگر منعکس نشده، باز یافت و یا شباهت‌ها و تفاوت‌های اجمالی و علل و عوامل انتقال ادبیات را از زبانی به زبان دیگر مورد بررسی و پژوهش قرار داد. «در ادبیات تطبیقی بیش از هر چیز می‌توان به نقاط وحدت اندیشه بشری برد این‌که چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان توسط اندیشمندی، ادیبی و یا شاعری مطرح می‌شود و در نقطه دیگر همان اندیشه به‌گونه‌ای دیگر بروز می‌یابد.» (کفافی، ۱۳۸۲، مقدمه)

یکی از خصوصیات ادبیات تطبیقی که همان حرکت همیشگی آن به سمت تحول است، موجب پویایی این مکتب شده است و این پویایی هر روز مانند اژدهایی، مفاهیم و مصادیق تطبیقی جدیدی را در خود می‌بلعد. عشق و عشق‌ورزی در جنبه‌های مختلف آن، از جمله مفاهیمی است که دائم با یک چهره جدید و متفاوت از پیچ و تاب ادبیات تطبیقی بالا رفته و خود را کامل‌تر می‌کند و با این شرط اساسی ادبیات تطبیقی، یعنی «مطالعه بینا فرهنگی و بینا زبانی» به توصیف تحلیلی یک مقابله روشمند و دیگرگونه برای دریافت مفاهیم و پدیده‌های ادبی عاشقانه بینا زبانی و بینا فرهنگی می‌نشیند و سپس به مطالعه روشمند جست‌وجوی شباهت‌ها و تأثیرات عشق در متون ادبی و همچنین مقایسه آن با ادبیات و دیگر تولیدات حوزه‌های بیانی و معرفتی می‌پردازد. همه این‌ها بدون در نظر گرفتن فاصله مکانی و زمانی خلق آثار و تنها با یک شرط که؛ مفهوم مورد نظر می‌باید به چند زبان یا فرهنگ تعلق داشته باشد، پیش می‌رود.

هر فرهنگ و هر زبانی می‌باید در جست‌وجوی مؤلفه‌های مورد نیاز خود برای بالینی کردنش، از ادبیات تطبیقی کمک بگیرد، به شرط آنکه قاعده‌ها را در نظر آورد. ادبیات تطبیقی ثمره تحول پژوهش‌های ادبی در دوران جدید است. توجه به این ادبیات از روزگاران دور وجود داشته است، اما دوران معاصر در وضع مبانی جدید این پژوهش برای تحکیم قواعد و روش‌های آن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این نوع مطالعه بیش از هر چیز گویای نقاط وحدت اندیشه بشر است. این اشتراکات حاصل شباهت‌ها و مشترکات روحی انسان‌ها با هم است. در این اندیشه‌های مشابه که به

فرهنگ مشترک جوامع انسانی توجه می‌شود، طلایه‌داران فرهنگ در هر کجای دنیا دیدگاهی فراتراز انسان‌های عادی داشته و مرزها و خصوصیات نژادی، اخلاقی و سیاسی را درهم پیچیده و جامعه‌ای ایدئال و جهانی را به تصویر می‌کشند.

حاصل سخن این‌که ادبیات تطبیقی با توجه به این‌که نظریه جدیدی در حوزه ادبیات است، هنوز برای یافتن منطق و منطقه خود نیاز به بررسی‌های دقیق‌تری دارد و چنان‌که می‌دانیم پیریشانی و عدم انسجام در تدوین مبانی آن به مثابه یک رشته دانشگاهی و نظریه‌ای در پژوهش‌های ادبی حاکم است؛ لذا همچنان باید در چیستی و مفهوم‌شناسی آن تلاش جدی صورت گیرد.

در تدوین این کتاب کوشش شده است از منابع و مأخذی استفاده شود که جزو بهترین و مستندترین کتب ادبی - تحقیقی موجود است تا به ارزش مباحث طرح شده بیفزاید. بررسی ادبیات معاصر، به‌ویژه ادبیات زنانه و تحلیل و مقایسه درون‌مایه‌های شعری زنان و نیز یافتن نقاط اشتراک و افتراق شعری آنان به‌ویژه در زمینه عاشقانه سرایی، به مدد بسیارخوانی اشعار و همچنین مطالعه و بررسی کتب نقد و بررسی شعر و نیز مقالات ادبی و ... میسر می‌گردید که نام بسیاری از آنان به دلیل استفاده غیرمستقیم از مطالب در فهرست منابع و مأخذ ذکر نشده است. اگرچه بررسی گوشه‌ای از ویژگی‌های شعر یکی از شاعران مذکور برای نگارش فقط یک کتاب کفایت می‌کرد، اما نگارنده این سطور سعی داشت تا شاعران مطرحی از زبان‌های مختلف را بر سر یک سفره بنشانند و این گستردگی سبب شد تحقیق، تحلیل، تنظیم و تألیف مطالب به‌کندی پیش رود، اما فضل الهی، علاقه شخصی و مطالعات مشتاقانه، به نگارنده توفیق به سامان رساندن این کتاب را بخشید.

در این کتاب با مطالعه دقیق‌تر مجموعه آثار سیمین بهبهانی، ترجمه گزیده اشعار امیلی دیکنسون توسط سعید سعیدپور و بعضی از اشعار وی توسط نگارنده این سطور و آثار نقد شده و ترجمه شده سعاد الصباح، شعرهای هر یک موضوع‌بندی و فیش‌برداری شد. سپس به بررسی زندگی هر یک از سه شاعر با مراجعه به کتاب‌های موجود در ایران و ترجمه مقالاتی در خصوص زندگی سعاد الصباح و امیلی دیکنسون پرداخته شد و فیش‌برداری از آن‌ها نیز صورت گرفت. پس از فیش‌برداری منابع زندگی‌نامه و موضوع‌بندی اشعار (با موضوع و محتوای عشق)، به دسته‌بندی نوع عشق موجود در هر یک پرداخته شد و بدین ترتیب وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها مشخص گردید. لازم به ذکر است که در این مقایسه و نقد تطبیقی، نویسنده با رویکرد محتوایی که شامل نقد روان‌شناختی، جامعه‌شناسی و هستی‌شناختی شعر شاعران است، به تحلیل و بررسی تطبیقی آثار آن‌ها پرداخته است. همچنین با توجه به این‌که در مبانی نظری کار، تعریف و تحدید ادبیات تطبیقی به دو مکتب فرانسوی (که در بررسی تطبیقی بر رابطه تاریخی و فرهنگی ملت دو شاعر تأکید دارد) و مکتب آمریکایی (که رابطه تاریخی و فرهنگی را لازم دانسته است و با تأکید بر زیباشناسی، صرف تشابهات میان دو شاعر را

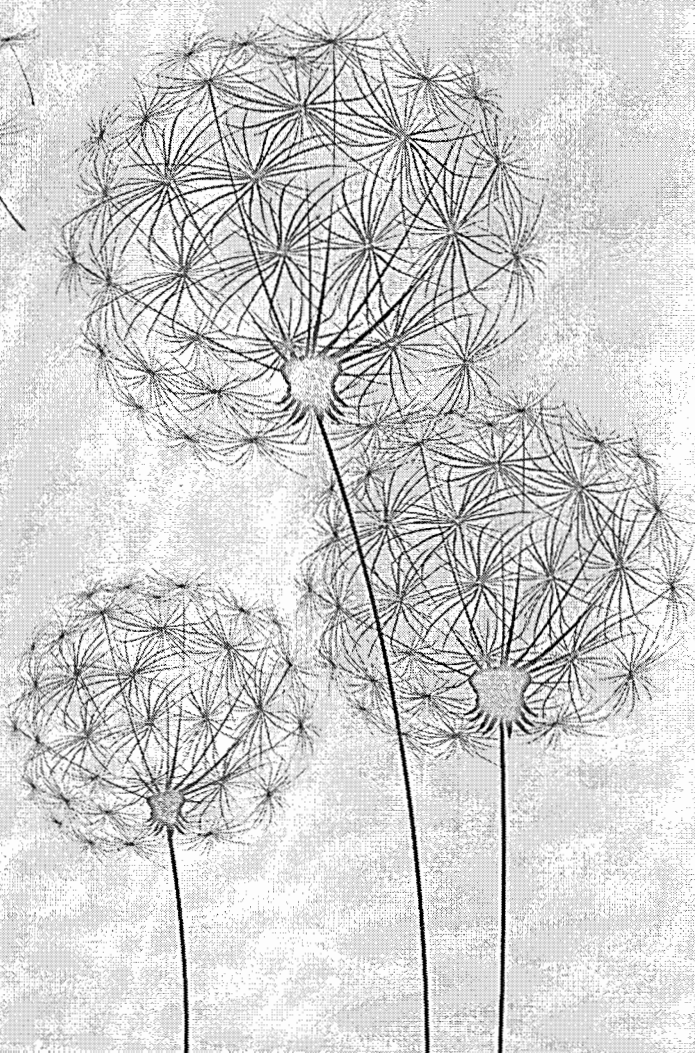
بررسی تطبیقی کافی می‌داند)، لازم است این نکته در اینجا روشن شود که در بررسی تطبیقی شعرو اندیشه سه شاعر مورد نظر، رویکرد ما بیشتر به مکتب فرانسوی بوده است.

امیدوارم در این مقابله کم‌مقدار نشان داده باشم که ادبیات تطبیقی چه گستره فراخی را در برابرمان می‌گشاید تا رازهای پنهان در نهاد این واژگان خاموش، بر ما آشکار شود و همچنین ادبیات و فرهنگ ملل را بهتر بشناسیم. همچنین امیدوارم در این پژوهش ناچیز و با دانش اندک خویش توانسته باشم دریچه‌ای دیگر بر پژوهش در نقد ادبی بگشایم.

فاطمه نفری

زمستان ۹۸

فصل اول کلیات



بخش اول: ادبیات تطبیقی

تطبیق در ادبیات، شاخه‌ای از نقد ادبی است که از روابط ادبی ملل و زبان‌های مختلف و از تعامل میان ادبیات ملت‌ها با یکدیگر سخن می‌گوید؛ در اصطلاح، حوزه مهمی از ادبیات است که به بررسی و تجزیه و تحلیل ارتباط‌ها و شباهت‌های بین ادبیات، زبان‌ها و ملیت‌های مختلف می‌پردازد. با در نظر گرفتن قلمرو گسترده ادبیات طبیعی است که معنی و مفهوم واحدی از «ادبیات تطبیقی» که به اجماع مورد پسند و پذیرش صاحب‌نظران باشد وجود ندارد، اما در میان مجموع تعاریف ارائه شده می‌توان گفت نقطه مشترک و مورد اتفاق همه صاحب‌نظران این دانش همان است که ژان ژاک آمپرو پژوهشگران ادبیات تطبیقی بعد از او به‌ویژه ام. اف. گویارد در عمل و نظریه آن پرداختند یعنی: بررسی روابط ادبی میان ملت‌ها.

ظاهراً اصطلاح ادبیات تطبیقی را اولین بار ویلمن فرانسوی در ۱۸۲۷ به کار برده است؛ اما اولین تلاش روشمند در این حوزه توسط ه. م. پسنیت نیوزلندی در دهه ۱۸۶۰ در کتابش به نام ادبیات تطبیقی صورت گرفت. البته او چنین ایده‌ای را از ایده «ادبیات جهانی» ولفگانگ فون گوته به امانت گرفته بود. تا آن زمان رمان‌های انوره دوبالزاک سرشار از قیاس‌های تعبیری بین ملل و نحل مختلف بود.

در اواخر قرن ۱۹ تطبیق‌گران سعی کردند چهارچوبی بر مبنای «ویژگی‌های ملی» و «روح مردمان هر سرزمین» در قالب ادبی هر ملت شکل دهند؛ اما بر پایه معیارهای علمی امروزی، تمام این تلاش‌ها یا از اصول میهن‌پرستی افراطی (شوونیسم) و یا ایده‌های اروپامحور و حتی نژادپرستانه تبعیت می‌کردند؛ چرا که هدف محققان آن دوره، شناخت بیش از پیش سایر فرهنگ‌ها نبود؛ بلکه اثبات برتری و سروری فرهنگ متبوع و دیکته آن به عنوان یک الگو برای سایر فرهنگ‌ها بود. چنانچه سیاستمداران نیز از محصولات فکری آن محققان در مسیر اهداف استعماری خود نهایت بهره را بردند؛ اما از جنگ جهانی دوم به بعد، سه نشست بزرگ بین‌المللی در خصوص ادبیات تطبیقی در سال‌های ۱۹۶۵، ۱۹۷۵ و ۱۹۹۳ برگزار شد. مقالات و دستاوردهای این سه نشست، اساس نظری، زبان شناختی و روش‌شناسی این دانش را پی‌ریزی کردند. از تطبیق‌گران

شهیر معاصر باید از سوزان بسنت، چارلز برن هایمر، تری ایگلتون، ماریوس فرانسوا گویار، ایو شورل، ادوارد سعید، فخری ابوسعود، طه ندا، گایاتری اسپیراک و ... نام برد.

طبیعت میان رشته‌ای این شاخه از دانش، گستره آن را بسیار وسیع کرده است، به طوری که یک تطبیق‌گر در مطالعات خود مجبور است، علوم دیگری نظیر «مطالعات ترجمه»، «نظریه‌های انتقادی»، «مطالعات فرهنگی» و «تاریخ» را در نظر بگیرد و به نوعی بر آن‌ها احاطه داشته باشد. به همین جهت است که برنامه‌های آموزشی رشته ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌ها، با بهره‌گیری از محققان و استادان رشته‌های مذکور، تنظیم می‌شود. زبان دانی، زبان شناسی، خوش ذوقی و اطلاع از حوزه‌های گوناگون فرهنگی، از جمله صفات و ویژگی‌های تطبیق‌گر است.

از آنجا که ادبیات تطبیقی، دانشی جدید و نوپا بوده و مکاتب ادبی مختلف در این باره دیدگاه‌های متفاوتی دارند، ذکر تعریفی جامع و مانع برای این دانش و خاستگاه‌های آن کمی دشوار و پیچیده است؛ اما در اینجا تعاریف و ویژگی‌هایی را که منتقدان و صاحبان مکاتب مختلف ادبی درباره این نوع ادبی آورده‌اند به تفصیل ذکر می‌کنیم.

در ادامه به معرفی عشق و نوع بیان عاشقانه شاعران به‌ویژه شاعران زن در سه فرهنگ ایران، عرب و غرب می‌پردازیم تا با پیش‌زمینه‌ای از موضوع وارد بحث مقایسه و سنجش روایتگری عشق از زبان سه شاعر مورد نظرمان بشویم.

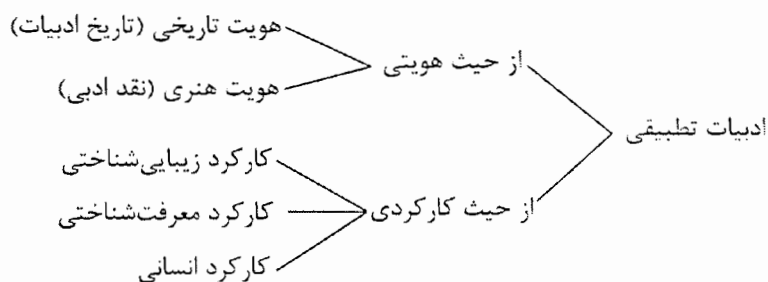
۱-۱. معرفی ادبیات تطبیقی

وقتی سخن از چستی یک پدیده یا معرفت به میان می‌آید، مهم‌ترین پرسش پیرامون موضوع و غایت آن معرفت است. لذا سخن از چستی ادبیات تطبیقی می‌طلبد که مراد از مفهوم تطبیقی را روشن نماییم. تطبیق یعنی نزدیک کردن رخدادهای حوزه‌های مختلف و گاه دور از هم به قصد استخراج قوانین و قواعد کلی در آن حوزه. با توجه به این تعریف از تطبیق، ادبیات تطبیقی را چنین تعریف کرده‌اند: «گردآوری و مقابله بین کتاب‌ها و نمونه‌ها و حتی صفحه‌های شبیه به هم برای آگاهی یافتن از همگنی‌ها و برابری‌ها و اختلافات». (تیگم، بی‌تا، ص ۱۹). آن‌گونه که از این تعریف برمی‌آید، گویی ما با یک رشته گزاره‌های علمی در حوزه دانش تجربی و پدیده‌های طبیعی سروکار داریم تا با تثبیت رخدادهای دور از هم به کشف روابط حقیقی آن‌ها برآییم؛ اما پژوهش تطبیقی در حوزه آثار ادبی هم از حیث مفهوم و هم از حیث کارکرد با آن متفاوت است. ادبیات تطبیقی را نمی‌توان در یک یا چند جمله که مورد قبول همگان در تمام دوران باشد تعریف کرد. ادبیات تطبیقی، مانند ارگانی زنده، همواره در حال رشد و تحول بوده است و این تحول همچنان ادامه خواهد داشت. بدین سان، نباید انتظار داشت و مطلوب هم

نیست که این شاخه از دانش بشری به تعریف واحدی برسد. اصولاً سرزندگی و راز بقای ادبیات تطبیقی در میان انبوه نظریه‌ها و رویکردهای نقد و روش‌های تحقیق ادبی، به‌خصوص در دوران معاصر، ناشی از همین پویندگی و انعطاف‌پذیری است. اگر غیر از این بود ادبیات تطبیقی هم مانند خیلی دیگر از نظریه‌ها و رویکردهای نقد ادبی به فراموشی سپرده می‌شد و فقط نامی از آن در تاریخ تحقیقات ادبی باقی می‌ماند. هر چند قدمت «تطبیق» به مثابه ابزار به قدمت تاریخ بشریت است، ولی عمر ادبیات تطبیقی در محافل علمی و دانشگاهی کمتر از دو قرن است.

نکته مهم در حوزه ادبیات تطبیقی آن است که «پژوهش تطبیقی در این حوزه، صرف تقسیم‌بندی هنری یا تاریخی پدیده‌ها و موضوع‌های مشابه در ادبیات ملل مختلف نیست و هدفش اشباع غریزه دانش دوستی یا صدور احکام ارزشی در باب موضوع‌های ادبی مشابه هم نیست». (عبدالرحمن محمد، ۱۹۸۲، ص ۱۵). به عبارت دیگر، کارکرد روش تطبیقی در حوزه‌های پژوهش ادبی، صرف تقسیم‌بندی و ارزیابی نیست، بلکه پژوهش تطبیقی در حوزه ادبیات دارای ارزش تاریخی است. «یعنی رویکرد نقدی برای بنای تاریخ ادبیات که پدیده‌های ادبی در آن به‌طور دقیق مورد بررسی قرار گیرند و به اصول و سرچشمه‌های منتقل شده از آن، بازگردند». (همان).

پس با این دو تعریف، ادبیات تطبیقی معرفتی هنری - تاریخی است و جنبه هنری ادبیات تطبیقی بدان جهت است که نوعی نقد ادبی است. ادبیات تطبیقی یکی از شاخه‌های نقد ادبی است که در حقیقت به سنجش آثار، عناصر، گونه‌های ادبی، سبک‌ها، دوره‌ها و حتی شخصیت‌های ادبی می‌پردازد. ادبیات تطبیقی از این منظر همان شناخت تاریخ ادبیات جهانی است، چون هویت تاریخی دارد و تکمیل‌کننده پژوهش‌های تاریخ ادبیات است. لذا برای ادبیات تطبیقی دو کارکرد می‌توان فرض کرد: کارکرد زیبایی‌شناختی (چون در حوزه نقد ادبی است) و کارکرد معرفتی (چون در زمره تاریخ ادبیات جای می‌گیرد). بنابراین ادبیات تطبیقی را می‌توان در دو حوزه هویتی و کارکردی چنین ترسیم کرد:



اکنون به بررسی چند تعریف از دیدگاه پژوهشگران ادبیات تطبیقی می‌پردازیم تا نقطه مشترک این تعاریف را دریابیم. گفته‌اند: «ادبیات تطبیقی یعنی بررسی ادبیات ملی یک کشور در خارج از مرزهای آن و نیز بررسی روابط ادبیات ملی با ادبیات زبان‌های دیگر و نیز سایر رشته‌های علوم انسانی و هنرهای زیبا مانند فلسفه، تاریخ.» (عبود، ۱۹۹۹، ص ۲۵).

تعریف حاضر کوشیده است تا نگاهی به دو مکتب معروف در ادبیات تطبیقی، یعنی مکتب ملی با ادبیات فرانسوی و آمریکایی داشته باشد. یعنی هم به بررسی روابط ادبیات ملی با ادبیات ملل دیگر اشاره دارد و هم رابطه ادبیات با دیگر معرفت‌ها. در تعریفی دیگر آمده است: «ادبیات تطبیقی از آن دسته پژوهش‌های ادبی است که باطن آن، مقایسه بین ادبیات ملل مختلف است. برخی هم در پی مقایسه ادبیات با دیگر هنرهای زیبا و نیز مقایسه آن با سایر رشته‌های علوم انسانی مانند فلسفه، تاریخ، ادیان، مذاهب، فرق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و ... هستند. عده‌ای هم پا را فراتر گذاشته، بررسی رابطه ادبیات با عرصه‌های غیرانسانی مانند علوم پایه و علوم طبیعی را در حوزه ادبیات تطبیقی جای داده‌اند.» (الخطیب، ۱۹۹۹، ص ۵۰).

مؤلفه دیگری که در تعریف ادبیات تطبیقی بیش از همه خود را نشان داده است، مفهوم تأثیرگذاری و تأثیرپذیری است؛ این بدان جهت است که پژوهشگران این حوزه وقتی به روابط ادبیات با ملل مختلف جهان با ادبیات ملی می‌اندیشند، ناخودآگاه عنصر تأثیر و تأثر خود را نشان می‌دهد. مفهوم عمده در این تعریف «بررسی روابط ادبی بین دو یا چند ادبیات ملی است.» (ولک، ۱۳۷۳، ص ۱۴۲). «ظاهراً نخستین کسی که این ایده را در ادبیات تطبیقی مطرح کرده است، پژوهشگر فرانسوی، «بالدسنپژه» بوده است.» (الخطیب، ۱۹۹۹، ص ۲۸) که بعدها توسط کسانی چون «ژان تیگم»، «ماری کاریه» و «فرانسوا گویار» گسترش یافته است.

اوج غلبه مفهوم تأثیر و تأثر را می‌توان در تعریف «گویارد» در مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه یافت. او می‌گفت: «ادبیات تطبیقی، تاریخ روابط ادبی بین‌المللی است. پژوهشگر ادبیات تطبیقی مانند کسی است که در سرحد قلمرو زبان ملی به کمین می‌نشیند تا تمام دادوستدهای فکری و فرهنگی میان دو یا چند ملت را ثبت و بررسی نماید.» (گویارد، ۱۹۵۶، ص ۵).

وجه غالب در نگاه پژوهشگران ادبیات تطبیقی در مکتب فرانسه، مسئله تأثیر و تأثر است؛ چون اولاً از نظر این‌ها ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از تاریخ ادبیات است. ثانیاً به جنبه ارزش هنری آثار توجهی ندارد. به همین جهت «ژان ماری کاریه» - پژوهشگر برجسته ادبیات تطبیقی در فرانسه - در مقدمه‌ای که بر کتاب «گویارد» می‌نویسد، اظهار می‌دارد: ادبیات تطبیقی، شاخه‌ای از تاریخ ادبیات است که به مطالعه پیوندهای فکری بین‌المللی و روابط واقعی میان «بایرون»،

«پوشکین»، «گوته» و «کارلایل» و ... می‌پردازد. به عبارت دیگر، «ادبیات تطبیقی به بررسی پیوندهای آثار ادبی و نویسندگان ملل مختلف و کشف منابع الهام‌بخش آن‌ها می‌پردازد. ادبیات تطبیقی به بررسی ارزش هنری آثار ادبی نمی‌پردازد، بلکه بیش‌تر به دگرگونی‌هایی توجه دارد که یک ملت یا یک نویسنده در آثار دیگر ملت‌ها ایجاد می‌کنند. درواقع واژه تأثیرپذیری، غالباً به معنای تفسیر و تأویل، واکنش و پایداری و یا ستیز است». (همان).

ادبیات تطبیقی هر چند که به روابط بین ادبیات ملی با زبان ویژه و ادبیات بیگانه با آن زبان و مقایسه روابط بین نویسندگان و شاعران که دستاوردهای ادبی مشابه با زبان و فرهنگ متفاوت و نژادهای مختلف و ملیت‌های متفاوت می‌پردازد، اما این نکته را باید در نظر داشت که ادبیات، صبغه نوآوری و آفرینندگی دارد و مقایسه بین آن‌ها خودبه‌خود به دانش نقد مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، «ادبیات تطبیقی گونه‌ای از پژوهش‌های جدید ادبی است که همچون هر پژوهش ادبی، در پی تقویت روح نقد است. ادبیات تطبیقی در وضع قوانین نقد جدید مشارکت می‌ورزد». (طحان، ۱۹۷۲، ص ۱۲).

اما پرسش این است که اگر ادبیات با گونه‌های مختلف و متنوعی که دارد در حوزه پژوهش‌های تطبیقی باشد، آیا مؤلفه‌های هنری ادبیات ملی را می‌توان به زبان دیگر منتقل کرد؟ اگر پاسخ منفی باشد، خودبه‌خود بررسی تطبیق با ادبیات دیگر ممکن نیست، چون شباهت در دواثر ادبی در دو زبان متفاوت «تنها از جنبه اندیشه، موضوع، اثر و روش ممکن است» (خفاجی، بی‌تا، ص ۲۳).

به همین روی برخی برآنند که ادبیات نمی‌تواند در زمره پژوهش‌های تطبیقی قرار گیرد، چون قبل از این که تابع تأثیر و تأثرها و جریان‌ها باشد، قبل از هر چیز تابع نبوغ ادیبان است. لذا «باید به ژرفای اثر راه یافت و آن را فهمید؛ به جای این که به مسائل ملی - آن گونه که در تاریخ ادبیات است - و نه به تأثیرپذیری از عوامل بیگانه - آن گونه که در ادبیات تطبیقی است، بپردازیم» (همان، ص ۲۴).

بدین ترتیب ادبیات تطبیقی بسته به نوع رویکرد و مکاتب آن، امری است قابل اختلاف. به عنوان نمونه، پژوهشگران ادبیات تطبیقی، در امور زیر اختلاف دارند:

- محدود ساختن تطبیق فقط به دو ادبیات با زبان‌های مختلف.
 - گسترش دادن حوزه تطبیق به گونه‌ای که شامل ادبیات ملل مختلف گردد.
 - تطبیق ادبیات به مثابه معرفتی بشری با دیگر معارف مثل هنر، موسیقی، فلسفه.
- این موارد از حیث تعریف و حوزه ادبیات تطبیقی بود، اما پژوهشگران ادبیات تطبیقی در

مسئله دیگری نیز اختلاف نظر دارند؛ یعنی هدف و غایت این دانش، پرسش‌های قابل طرح در باب غایت ادبیات تطبیقی به‌قرار زیر است:

- چرا باید ادبیات یک ملت را با ادبیات ملت یا ملل دیگر تطبیق دارد؟

- چرا باید به بررسی تطبیقی ادبیات با موسیقی و نقاشی و فلسفه پرداخت؟

- هدف و غایت تطبیق چیست؟

- آیا تطبیق خود هدف و غایت است یا ابزاری است برای رسیدن به اهداف معرفتی و علمی؟

لذا برخی در کارآمدی این دانش چنین تشکیک کرده‌اند: «ادبیات تطبیقی، مثل هر دانش دیگری دارای اهداف معرفت‌شناختی است. معرفت برای وجود یک دانش، مجوزی کافی است. ادبیات تطبیقی که دانش بررسی تطبیقی ادبیات است، انتظار می‌رود که در معرفت خود مشارکت داشته باشد. حال اگر در این امر مشارکت نرزد، فلسفه وجودی‌اش را از دست می‌دهد و سرنوشت آن به حاشیه رفتن و زوال است.» (عبود، ۱۹۹۹، ص ۲۵).

۱-۲. مؤلفه‌های ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی به‌مثابه یک معرفت از حیث مؤلفه‌های مفهومی بر مفاهیم زیر تکیه دارد:

- ۱- تأثیر و تأثر ۲- روابط بینامتنی ۳- مطالعات فرهنگی ۴- نقد ادبی ۵- تاریخ ادبی ۶- نظریه دریافت.

۱-۲-۱. تأثیر و تأثر

مهم‌ترین مؤلفه ادبیات تطبیقی، مسئله تأثیر و تأثر است. این از مهم‌ترین ویژگی‌ها و حتی اصل بنیادین در مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه است. بنیان‌گذاران این شاخه از دانش بشری که فرانسویان بوده‌اند، آن را تاریخ روابط بین‌المللی می‌دانند و تطبیق از نظر آن‌ها یعنی نزدیک‌سازی حوادث و رخدادها و گاه دوراز هم برای استخراج قوانین کلی. مسئله تأثیر و تأثر در این رویکرد چنان جدی است که «تطبیق یعنی خارج نمودن هر گونه معنای زیبایی‌شناختی که فقط باید معنای تاریخی مدنظر باشد. بررسی وجوه تشابه و تفاوت در آثار مختلف و زبان‌های مختلف به‌قصد کشف روابط تأثیر و تأثر است.» (تیگم، بی‌تا، ص ۱۹). لذا در این رویکرد اختلاف زبان از شرایط اصلی آن است. لذا حوزه‌های تأثیر و تأثر ادبی به‌قرار زیر است:

- ۱- بررسی اسطوره‌های ادبی ۲- موضوع‌های ادبی ۳- بررسی اندیشه‌ها ۴- احساسات و عواطف ۵- الگوهای بشری ۶- گونه‌های ادبی ۷- مکاتب ادبی ۸- تأثیرات سبک‌شناختی ۹- تأثیرات نظم‌ی (شعر و نظم).

۱-۲-۲. روابط بینامتنی

بینامتنیت^۱ یا بینامتنی^۲ مبتنی بر این ایده است که «آثار ادبی براساس نظام‌ها، رمزگان‌ها و سنت‌های ایجاد شده توسط آثار ادبی پیشین بنا می‌شوند. دیگر نظام‌ها، رمزگان‌ها و سنت‌های هنری و در کل فرهنگی نیز در شکل‌گیری معنای یک اثر ادبی اهمیتی اساسی دارند. نظریه‌پردازان امروزی، متن‌ها - خواه ادبی و خواه غیرادبی - را فاقد هرگونه معنای مستقل می‌دانند. متون در واقع متشکل از همان چیزی هستند که نظریه‌پردازان اکنون آن را امر بینامتنی می‌دانند». (آلن، ۱۳۸۰، ص ۱۱).

در نظریه بینامتنیت زبان دیگر حالت انتزاعی ندارد، بلکه در واقعیت و در مقالات فرهنگی - اجتماعی میان افراد معنا می‌یابد. یعنی در یک بافت و رابطه بین افراد است که واژگان معنا می‌یابند. واژه در فرهنگ لغت پا به گفت‌وگو نمی‌گذارد، بلکه در گفتار میان مردم است که زنده و پویاست. به عبارت دیگر، آن را سه نسبت و رابطه فراگرفته است؛ نسبتی با زمان حال، نسبتی با زمان گذشته و نسبتی با زمان آینده. به این معنا که واژه توسط فردی در زمانی خاص اظهار می‌شود. «این واژه «ترکیبی» ویژه دارد. یعنی کاربران قبلی به آن معنایی مشخص نسبت داده‌اند و معنای ضمنی و پیچک‌های مفهومی خاصی دارد که در گذشته پیرامون آن معنای مشخص شکل گرفته‌اند... واژه در گذشته ترکیبی را پیدا کرده و در آینده با انتظارات دیگر تعیین می‌یابد.» (قائم‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۴۳۹)

بینامتنیت یعنی این که متن جدا از گذشته خود نیست، بلکه با مناسبات فرهنگی و ادبی گذشته نیز درگیر است. به عبارت دیگر، متن در خلأ به وجود نمی‌آید، بلکه آن را در درون یک متن بزرگ‌تر مطالعه می‌کنیم.

برخی از ناقدان معاصر عرب، اقتباس، تضمین و استشهاد را نمونه‌های از بینامتنیت می‌دانند. از نظر این‌ها «بینامتنیت همان تضمین متن از متن دیگر است و یا تکامل خلاق متن حاضر و متن غایب است؛ متن هم همان زایش متون قبل از خود است». (مفتاح، ۱۹۹۰، ص ۶۰). با این توضیح ادبیات تطبیقی آن هم در مکتب فرانسوی باید مسئله بینامتنیت با مسئله تأثیر و تأثر را روشن نماید. مسئله بینامتنیت یکی از چالش‌های فراروی ادبیات تطبیقی است.

۱-۲-۳. ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی

در نسبت ادبیات تطبیقی با مطالعات فرهنگی باید گفت که ادبیات بیش از هر چیز، دستاورد

1 - Intertextuality

2 - Intertextual

فرهنگی است. لذا با این نگاه در تعریف ادبیات تطبیقی گفته‌اند: «اساساً، منظور از آن اقدامی است عقلایی با هدف مطالعه و بررسی هر چیزی که گفته شود یا بتوان گفت ادبی است و مرتبط نمودن آن با دیگر عناصر تشکیل دهنده یک فرهنگ». (شورل، ۱۳۸۶، ص ۲۳). به همین روی برخی از پژوهشگران از وصف «همگانی» در حوزه ادبیات تطبیقی استفاده می‌کنند. در بحث مطالعات فرهنگی هم «مطالعات ادبی را مهم‌ترین رکن آن و رکنی بی‌همتای آن می‌دانند». (میلنر و براویت، ۱۳۸۵، ص ۱۴).

با توجه به نسبت و شباهت و یا برابری یا نابرابری سه مفهوم ادبیات، زبان و فرهنگ، در تعریف ادبیات تطبیقی آورده‌اند که: «ادبیات تطبیقی هنر روشمندی است، به خاطر تحقیق در پیوندهای قیاسی، قرابت، تأثیر مقایسه ادبیات با قلمروهای دیگر بیان و معرفت؛ یا این که موضوعات و یا فنون ادبی مابین آن‌ها، با فاصله و یا بدون فاصله نسبت به زمان و مکان، آن هم به شرط این که متعلق به چندین زبان و یا به چندین فرهنگ باشند و یا این که حتی جزء یک سنت باشند تا بهتر بتوان به وصف آن‌ها، به درک آن‌ها و به ارزیابی آن‌ها پرداخت». (شورل، ۱۳۸۶، ص ۲۵).

نسبت ادبیات با فرهنگ، نسبتی است که در تاریخ‌گرایی جدید نیز مطرح است. «یعنی موضوع مورد بررسی تاریخ‌گرایی جدید، یا مطالعات پساساختارگرایی، به طور کلی هر نوع «متن» فرهنگی است». (کلیگنر، ۱۳۸۸، ص ۱۶۹).

خلاصه این که تعریف ادبیات تطبیقی با توجه به رابطه آن با مطالعات فرهنگی چنین است: «مطالعه و بررسی مقایسه‌ای آثاری که برخاسته از زمینه‌های فرهنگی متفاوت‌اند». (شورل، ۱۳۸۶، ص ۲۵). لذا ادبیات تطبیقی با توجه به نسبت آن با مطالعات فرهنگی باید به این پرسش پاسخ دهد که «چه پیش می‌آید، وقتی که یک وجدان بشری، جزء فرهنگی می‌شود [جزء فرهنگ خودی] و در مواجهه با یک اثر، تبدیل به جزئی از فرهنگ دیگری هم می‌شود؟». (همان، ص ۲۴)

۱-۲-۴. ادبیات تطبیقی و نقد ادبی

نسبت نقد ادبی و ادبیات تطبیقی روشن است؛ چون ادبیات تطبیقی در تقسیم‌بندی ادبیات به ادبیات وصفی و انشایی، در حوزه ادبیات وصفی جای می‌گیرد و ناگزیر از قواعد و قوانین نقد است. «به همین روی مقایسه‌ای میان دو بیت یا دو قطعه ادبی و یا دو شاعر و حتی دو دوره صورت می‌گیرد، برای دستیابی به امور زیر است:

- دستیابی به قوانین حاکم بر نوآوری در هر دوره ادبی.

- بیان ویژگی‌های هر دوره.

- درک تحولی که گونه‌های ادبی دچار آن می‌شود.

- افول و ظهور گونه‌های ادبی جدید.» (مکی، ۱۹۸۷، ص ۱۲).

پس در هر مقایسه و تطبیقی برای رسیدن به اهداف ذکر شده، دانش نقد ضروری است. مقایسه و تطبیق، کارآمدترین ابزار ناقد است که هم خود و هم دیگران را قانع نماید.

۱-۲-۵. ادبیات تطبیقی و تاریخ ادبی

با توجه به ویژگی مهم مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه - یعنی تأثیر و تأثر و روابط تاریخی - ادبیات تطبیقی، رویکردی تاریخی می‌یابد و در حقیقت معرفتی تاریخی است. ادبیات تطبیقی، آن بخش از تاریخ ادبیات را که مورخ ادبی از آن غفلت کرده است، تقویت می‌کند. چون مورخ ادبی تاریخ ادبیات خود را بدون توجه به ادبیات ملل دیگر می‌نویسد. ادبیات تطبیقی نشان داد که تاریخ ادبیات هر ملتی صرفاً تاریخ تغییر و تحولات ادبیات یک ملت نیست، بلکه تاریخی است ناشی از روابط و تعامل بین ادبیات ملی و ادبیات ملل دیگر. لذا در تعریف ادبیات تطبیقی گفته‌اند: «دانشی است که تاریخ روابط بیرونی میان ادبیات ملل مختلف را می‌نگارد». (غنیمی هلال، ۱۹۸۷، ص ۱۸).

رویکرد تاریخی به پژوهش‌های ادبی با رواج رویکرد پوزیتویستی هم‌زمان بوده است. مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی را می‌توان پسوند دو رویکرد تاریخی و پوزیتویستی به شمار آورد. چون پژوهشگران حوزه ادبیات کسانی چون «سنت بیف»^۱ و «تین»^۲. به سان فیلسوفان پوزیتویست به معرفت ادبی می‌نگریستند.

از نظر برخی از پژوهشگران «پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، تاریخی است. یعنی رویکرد نقدی برای بنای تاریخ ادبیات متکامل که پدیده‌های ادبی در آن به‌طور دقیق بررسی می‌شوند». (عبدالرحمن محمد، ۱۹۸۲، ص ۱۵).

۱-۲-۶. ادبیات تطبیقی و نظریه دریافت

نظریه دریافت^۳ تازه‌ترین رویکرد در نقد ادبی است که در اواخر دهه شصت قرن بیستم مطرح شد. این نظریه در بحث تفسیرشناسی که حوزه مباحث پدیدارشناسی و علم تفسیر به‌ویژه در

1 - Saint-Beuve

2 - H. Tain

3 - Reception Theory

تفسیرشناسی آلمانی به «زیبایی‌شناسی تفسیر» معروف است. مدعای این نظریه آن است که به بررسی نقش خواننده تأکید می‌نماید. «در حقیقت تاریخ نظریه ادبی جدید را می‌توان به طور تقریبی به سه مرحله تقسیم کرد:

۱- پرداختی به مؤلف (رمانتیک و قرن نوزدهم).

۲- توجه انحصاری به متن (نقد جدید).

۳- چرخش بارز کانون توجه به سوی خواننده.» (ایگلتن، ۱۳۶۸، ص ۱۰۳).

نظریه دریافت از دل نظر به نقد نو پدید آمد و توسط یکی از بنیان‌گذاران این مکتب به نام ریچاردز (منتقد ادبی انگلیسی) شکل گرفت. «او صراحتاً به اهمیت زمینه در قرائت نقادانه اشعار اذعان می‌کرد؛ به این معنا که خواننده مجموعه وسیعی از نظرات و افکاری را که از طریق تجربیات و زندگی - از جمله تجارب ادبی پیشین خود - گرد آورده است، به متن فرامی‌خواند و آن‌ها را در متن به کار می‌بندد. بدین ترتیب خواننده دیگر دریافت‌کننده منفعل دانش نیست، بلکه فعالانه در آفریدن معنای متن شرکت دارد.» (برسلر، ۱۳۸۶، ص ۱۰۶).

در نظریه دریافت، مرکز شکل‌گیری معنا و تفسیر آن از آفریننده اثر به خواننده منتقل می‌شود. این نظریه تحت تأثیر اندیشه هرمنوتیک‌های بزرگی چون «گادامر» و «شلایر ماکر» شکل گرفت. در میان اختلاف نظر بین فرمالیست‌ها و هرمنوتیک‌هایی چون گادامر و دیگران است که نظریه دریافت مطرح می‌شود. «نظریه‌ای که به بررسی و تحلیل پیامدهای دیدگاهی می‌پردازد که بر طبق آن معنای ادبی نه تابعی از منشأ یا اصل خلاق آن در روان مؤلف است و نه نتیجه روابط صرفاً درونی و ذاتی میان علائم چاپ شد. بریک صفحه، بلکه معنای ادبی در واقع تابعی است از دریافت آن توسط خوانندگان که به صورت مجموعه‌ای از قرائت‌ها (و سوء قرائت‌ها) رخ می‌دهد.» (کوزنزهوی، ۱۳۷۱، صص ۶۹ و ۷۰).

اما نسبت نظریه دریافت با ادبیات تطبیقی چیست؟ مهم‌ترین مسئله ادبیات تطبیقی به‌ویژه در مکتب فرانسوی و ارتباط آن با نظریه دریافت، مسئله تأثیر و تأثر است. چون در تأثیرگذاری و تأثیرپذیری، باید دریافت‌کننده‌ای وجود داشته باشد، وگرنه فرآیند تأثیر بی‌معنا خواهد بود. دریافت، روندی ایجابی است و دوسویه دارد. تأثیرگذار و تأثیرپذیر. آن‌که القا می‌کند و آن‌که دریافت؛ اما در رویکرد مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه، برخلاف نظریه دریافت، آن‌که تأثیر می‌پذیرد، حالت انفعالی دارد و آن‌که نقش ایجابی را ایفا می‌کند، طرف تأثیرگذار است. به عبارت دیگر، در نظریه دریافت، خواننده، نقش اساسی را ایفا می‌نماید.